

شهادت حضرت فاطمه زهرا(س)

شهادت حضرت فاطمه زهرا(س) در سال یازدهم هجری قمری...



شهادت حضرت فاطمه زهرا(س) در سال یازدهم هجری قمری

درباره تاریخ شهادت حضرت زهرا(س) میان علما و تاریخ نگاران شیعه و اهل سنت اختلاف است. معروف و مشهور میان مورخان و سیره نگاران شیعه این است که آن حضرت در سوم جمادی الآخر، یعنی نود و پنج روز پس از رحلت پدر ارجمندش رسول خدا(ص) بر اثر ضرب و شتم مأموران دستگاه غاصب خلافت، به مدت چهل روز بیمار و پس از آن، مظلومانه به شهادت رسید.

بدین منظور، این روز، روز سوگواری و حزن و اندوه شیعیان و محبان اهل بیت(ع) است و آنان، این واقعه جان سوز را به یادگار دلبنده حضرت حجت بن الحسن(ع) و به سادات بنی الزهرا(س) تسلیت می گویند.

سید بن طاووس در الاقبال، زیارت ویژه ای برای حضرت فاطمه زهرا(س) نقل کرد و سپس گفت: روایت گردیده است که هر کسی آن حضرت را با این زیارت نامه، زیارت کند و در پیشگاه پروردگار متعال استغفار نماید، خداوند سبحان گناهانش را آمرزیده و او را وارد بهشت برین خواهد کرد.

در آغاز زیارتش آمده است: السلام عليك يا سيّدة نساء العالمين، السلام عليك يا والدة الحجج علي الناس اجمعين ... علاوه بر تاریخ وفات، درباره محل تدفین حضرت زهرا(س) نیز اتفاقی بین مورخان و سیره نگاران نیست. زیرا برخی معتقدند که بدن شریفش در قبرستان بقیع، برخی می گویند در خانه خود آن حضرت و عده ای نیز گفته اند که میان قبر رسول خدا(ص) و منبر آن حضرت، واقع در مسجد النبی(ص) دفن گردیده است و به همین منظور، پیش از این واقعه، رسول خدا(ص) در روایتی فرمود: بین قبر و منبر من باغی است از باغ های بهشت.

به هر روی، بنا به وصیت حضرت زهرا(س)، حضرت علی(ع) شبانه بدن مطهرش را غسل و کفن نمود و شخصاً به همراه معدودی از نزدیکان و صحابه کبار بر او نماز گزارد و به دور از چشم سایرین، بدنش را در مکانی مقدس دفن کرد.

در پایان مناسب است که علت شهادت و نحوه تدفین آن حضرت را از زبان حفید ارجمندش، حضرت جعفر بن محمد(ع) بیان کنیم: طبری در "دلایل الإمامة" از ابوبصیر روایت کرد، که امام جعفر صادق(ع) فرمود: فاطمه زهرا(س) در سوم جمادی الآخر، سال 11 هجری قمری بدرد حیات گفت و سبب وفاتش این بود که قنفذ، غلام عمر بن خطاب به دستور وی، با نیام شمشیرش ضرباتی به آن حضرت وارد ساخت و بر اثر آن، محسن او سقط و وی به بیماری شدیدی مبتلا شد و ایامی که در بستر بیماری بود، اجازده نمی داد آنانی که وی را مورد اذیت و آزار قرار دادند، از او عیادت کنند.

ولی آن دو مرد از اصحاب پیامبر(ص) (یعنی ابوبکر و عمر بن خطاب) از امیرمؤمنان(ع) درخواست کردند که از آنان در نزد فاطمه(س) شفاعت کند، تا آنان بتوانند از وی عیادتی به عمل آورند. حضرت علی(ع) درخواست آنان را پذیرفت و از فاطمه زهرا(س) تقاضا کرد که آنان را به نزد خویش بپذیرد. چون که وارد بر آن حضرت شدند از او پرسیدند: ای دختر رسول خدا(ص) چطور هستی؟ فاطمه(س) فرمود: با ستایش پروردگار، به خیر هستم. سپس آن حضرت به آن دو فرمود: آیا از پیامبر(ص) نشنیده بودید که فرمود: فاطمة بضعة مني، فمن آذاها فقد آذاني، و من آذاني فقد آذى الله؟ آن دو گفتند: چرا، شنیدیم که پیامبر(ص) چنین فرمود.

حضرت فاطمه(س) فرمود: سوگند به خدا، شما دو تا، مرا اذیت و آزار کردید.

امام صادق(ع) فرمود: آن دو از نزد حضرت زهرا(س) بیرون رفتند، در حالی که آن حضرت، از آنان در ناراحتی و ناخرسندی بود. ابوعلی، محمد بن همام بغدادی روایت کرد: هنگامی که حضرت زهرا(س) به شهادت رسید، امیرمؤمنان(ع) وی را غسل داد و کسی در نزد وی حاضر نبود مگر فرزندانش حسن، حسین، زینب و امّ کلثوم و هم چنین اسماء بنت عمیس و کنیزشان فضا.

آن گاه بدن مطهرش را در تاریکی شب، به همراه حسن و حسین به سوی بقیع حمل کرد و بر وی نماز گزارد و کسی به آن آگاه نبود و کسی بر وی نماز نگذارد. آن گاه وی را در روضه شریفه (میان منبر و قبر پیامبر(ص)) دفن نمود و محل آن را صاف و نامشخص کرد و بامداد همان شب به قبرستان بقیع رفت و چهل مکان را به صورت قبر جدید درآورد. مردم چون از دفنش باخبر شدند، به قبرستان بقیع رفته و در آن جا با چهل قبر جدید رو به رو شدند و ندانستند کدام یک قبر شریف فاطمه(س) است. بدین جهت ناله و شیون کرده و یک دیگر را (در قصور و تقصیرشان در نگهداری حرمت دختر رسول خدا(ص)) ملامت و سرزنش کردند و می گفتند: وای بر ما! پیامبرمان فرزندی پس از خود به جای نگذاشت، جز یک دخترش. که آن هم غریبانه وفات کرد و شبانه دفن شد و کسی از ما نه در

وفاتش، نه در نمازش و نه در دفنش حاضر نبودیم و هم اینک قبر وي نیز بر ما نامعلوم است. دست اندرکاران امر (ابوبکر و عمر) از این ماجرا با خبر شده و به زنان سوگوار گفتند: آیا کسی در میان شما هست که این قبرها را نبش کرده تا بدن فاطمه(س) را بیابد و ما بر او نماز گزاریم و سپس او را دفن و محل دفنش را مشخص کنیم؟ این خبر به اطلاع امیرمؤمنان(ع) رسید. آن حضرت در حالی که خشمگین شده بود، به طوری که دو چشمش را سرخی فراگرفته و رگ های گردنش برآمده بود و قبای زردی را که معمولا در ایام درگیری و ناراحتی به تن می پوشید، در بر کرد و شمشیر ذوالفقار خود را به دست گرفت و به سوی بقیع ره سپار گردید. همین که به مردم حاضر در بقیع رسید فرمود: به خدا سوگند، اگر کسی يك سنگ از این قبرها را بردارد، با این شمشیر بر سرش و کسی که به وي دستور داده است می کوبم. در همین هنگام عمر بن خطاب و همراهان او با امیرمؤمنان(ع) رو به رو شدند. عمر به وي گفت: چه شد تو را ای ابوالحسن! به خدا سوگند ما قبر فاطمه را نبش کرده و بدنش را بیرون می آوریم و بر وي نماز می گزاریم. امیرمؤمنان(ع) با دستان خویش پیراهنش را گرفت و وي را چرخاند و بر زمین کوبید و به وي فرمود: ای سیه چرده زاده! از حق خودم (یعنی خلافت اسلامي) به خاطر این که با اختلاف ما مردم از دین مرتد نشوند، درگذشتم. اما هیچگاه نسبت به قبر فاطمه(س) در نخواهم گذشت، سوگند به کسی که جانم در دست او است، اگر تو و ملازمانت چیزی از این قبرها را جا به جا کنید، زمین را از خونتان سیراب خواهم کرد! اگر می خواهی، آزمایش کن، ای عمر! در این هنگام ابوبکر (خلیفه وقت) از راه رسید و عاجزانه به امیرمؤمنان(ع) عرض کرد: ای ابوالحسن! تو را به حق رسول خدا(ص) و به حق آن کسی که در بالای عرش است سوگند می دهم که او را رها کنی و مطمئن باش هیچ يك از ما، کاری که تو را برنجاند انجام نخواهیم داد. آن گاه امیرمؤمنان(ع) دست از عمر برداشت و او را رها کرد و مردم نیز پراکنده شدند و از آن زمان به بعد، هیچ کس جرئت نکرد قبرهایی را که علي(ع) درست کرده بود، نبش کند و به جستجوی بدن شریف فاطمه(س) پردازد. امیرمؤمنان(ع) بدین سان قبر شریف همسر مظلومش فاطمه زهرا(س) را از نبش قبر رها کنید و به وصیت خود فاطمه زهرا(س) که فرموده بود، کسی در غسل، کفن و نماز و دفنش حاضر نشود، عمل نمود. تا اعتراضی باشد برای همیشه بر آنانی که حقشان را غصب و حرمتشان را شکسته و آنان را مظلومانه به شهادت رسانیدند.